**استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**جلسات علمی**

**رمضان المبارک 1446.ق**

موضوع: روش‌های رفع اجمال با تکیه بر احادیث فقهی

12 /12 /1403

متن خام

جلسه 1

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از مباحث اصولی در اطلاعیۀ این جلسه، نوشته بودند درس خارج فقه؛ ولی بحث ما اصول است نه فقه. البته سعی می­کنیم اصول را با شواهد فقهی همراه کنیم.

یکی از مباحث علم اصول بحث «مجمل و مبین» است که در کتب اصولی قدیم هست مطالب زیادی را به خودش اختصاص داده به تدریج در کتب اصولی ما بحث مجمل و مبین کم شده کم شده و در بعضی کتابها اصلاً این فصل حذف شده در مبانی اینها اصلاً بحث مجمل و مبین نمی­کنند. یک مقداری به خاطر اینکه آن بحثهای سنتی که در مورد مجمل و مبین بوده خیلیها جنبه اصولی یعنی قواعد کلیه ای که در ابواب مختلف فقه ساری و جاری هست نبوده؛ ولی به نظر می­رسد که ما نیاز داریم به بحث مجمل و مبین ولی نه به آن سبکی که در کتابهای اصولی قدما و اینها مطرح شده.

 من در بحث مجمل و مبین اصولی که بحث می­کردم شاید دو سه ماه ما اینها را بحث کردیم و مباحث مختلفش را عنوان کردیم به نظر می­رسد یک سری بحثهای اصولی در ارتباط با مجمل و مبین هست که لا به لای کتب فقه هست ما باید از مباحثی که در لابه لای کتب فقهی هست مباحث اصولی آن را استخراج کنیم وبحث مجمل و مبین را تقویت کنیم و خیلی هم لازم و ضروری است

 یک نکته ای را عرض بکنم گاهگاهی این صحبت می­شود که نمی­دانم بعضی از مبانی اصولی زیاد است و باید حذف بشود و اصول باید مختصر بشود به نظر من اصول بیش از اینکه باید حذف بشود باید اضافه بشود یعنی مباحثی که در لا به لای فقه هست و جوهراً اصولی هست و آقایان در فقه بحث کردند آنها بیشتر از آن مباحثی هست که در اصول وجود دارد و واقعاً اصولی نیست یا مثلاً بحثهای حکمت، علت، خب خیلی بحثهای مهمی است که در لا به لای فقه به آن پرداخته شده و ما هم تقریباً یک موقعی را یک فصل مستقلی را به بحث علت و حکمت اختصاص دادیم بحث در بحث اوامر و نواهی، صیغه ها مختلفی وجود دارد که باید در مورد آنها در اصول بحث بشود ولی در لا به لای فقه بحث شده و کاملاً هم مسیر بحثهای اصولی را تعیین می­کند و اثر گذار هست در فقه.

 یکی از بحثها بحثهای مجمل و مبین سابقاً هم من بحث کردم در جلد سوم اصول ما که در حد محدودی در کتابخانه ها و اینها هست آن بحثش آمده من به نظرم آمد که ما بعضی از این مباحثی که علاوه بر این مباحثی که قبلاً بحث کردیم و می­خواهیم چکیده بعضی از مباحث را در این روزهایی که خدمت دوستان هستیم مطرح کنم بعضی از بحثهای دیگر هم مربوط به مجمل و مبین اینها را گفتگو کنیم بحثهای که وارد علم اصول بشود و در اصول مورد بحث قرار بگیرد

 در این بحث مجمل و مبین تنها جایی که من دیدم یک بحث قابل توجه مطرح کردند در حد خیلی کم مرحوم شهید صدر هست که یک مباحث خیلی کوتاهی را بحث کرده که آقای شهیدی هم در همان راستا بحث را دنبال کردند بحثی که اگر دو تا دلیل باشند دو تا دلیل هر دو مثلاً مجمل باشد می­شود با کنار هم قرار دادن این دو دلیل مجمل هر کدام را به معنایی حمل کرد که اینها با همدیگر تعارض نداشته باشند که شهید صدر هم این را در اصول طرح کرده و هم در فقه طرح کرده آقای شهیدی این را در اصول خود آوردند. مثالش این است که در بحث حد کر یک روایتی دارد می­گوید کر 600 رطل است یک روایتی گفته کر 1200 رطل است یکی گفته 600 رطل یکی گفته 1200 رطل. گفتند کلمه رطل مجمل است سه تا معنا برای رطل وجود دارد رطل مکی رطل مدنی رطل عراقی. رطل مکی دو برابر رطل عراقی است و رطل مدنی هم سه دوم رطل عراقی هست اینجا گفتند این روایت که گفته کر 600 رطل است اگر حمل بشود به رطل مکی، رطل مکی دو برابر رطل عراقی است با آن 1200 رطل آن حمل می­شود به رطل عراقی تعارض بین این دو تا روایت حل می­شود. حالا این مطلب درست است یا درست نیست این بحثی است که بحث اصولی این دارد البته بحث فقهی هم در لا به لای خصوص این بحث است که بعداً اشاره به آن خواهم کرد به بعضی از نکات کلی این بحث.

 خب این بحث آقای شهیدی دنبال کردند من آن موقعی که این بحث را مطرح می­کردم فرمایشات آقای شهیدی را ندیده بودم و فرمایشات ایشان را دلم می­خواهد ببینم و بحثهایی که سابق هم کردم آنها را ببینم آنها را با همدیگر مقایسه کنیم ببینیم که با کدام یک از آن حرفها باید موافقت کرد آیا اگر با هم تنافی داشته باشند من نرسیدم بحث آقای شهیدی را مطالعه کنم ولی این یکی از مباحثی که دنبال خواهیم کرد این بحث است.

 حالا ببینید عنوان بحثی که ما گذاشتیم در خدمت دوستان هستیم «روشهای رفع اجمال از دلیل با تکیه بر احادیث فقهی». مراد از مجمل در اینجا دلیلی هست که ولو بدواً مرادش روشن نیست یک دلیل هست که نه در درون خودش قرائن داخلی که دارد مرادش را مشخص هست ولی بعضی چیزها هست که مرادش روشن نیست بنابراین این دلیلیهای که مرادش روشن نیست یعنی مراد نیازمند به یک مبینی دارد ما می­خواهیم ببینیم به چه روشی می­توانیم این دلیل را از حالت اجمال خارج کنیم ببینید دلیل که مجمل شد به خودش نمی­شود تمسک کرد مگر در مقدار مبین و قدر متقین حالا آیا می­توانیم یک کاری کنیم که در غیر قدر متقین هم مفاد دلیل روشن بشود.

 مراد از رفع اجمال هم دو سبک رفع اجمال مطرح است یک سبک رفع اجمال این است که خب یک دلیلی بیاید مراد را روشن کند فرض کنید با همان مثالی که زدم در مورد رطل خب یک سری بحثهایی هست برای اینکه بین این دو تا دلیل تعارض نباشد از باب جمع عرفی در واقع جمع عرفی اقتضا می­کند که ما رطل را در دلیلی که گفته کر 600 رطل است به رطل مکی حمل کنیم و در دلیلی که گفته کر 1200 رطل است به رطل عراقی حمل کنیم یعنی مراد به این وسیله روشن می­شود

 یک طور دیگری رفع اجمال که مراد ما ار رفع اجمال این هم هست رفع اجمال حکمی یعنی دلیلی که مجمل هست خب نمی­شود در آن زمینه ای که اجمال دارد غیر از قدر متیقن به آن تمسک کرد ولی ممکن است یک ضوابطی باشد که آن ضوابط اقتضا کند که ولو دلیل مجمل باشد بشود به آن دلیل تمسک کرد به یک معنا این مثال را که می­خواهم بزنم به یک معنا حالا توضیح می­دهم که چرا می­گویم به یک معنا می­تواند شاهد این بحث باشد

یک بحثی داریم به نام ترک استیضاح. دو سه تا عنوان هست من دو سه تا عنوان را اشاره اجمالی به آن بکنم بعد آن محوری که می­خواهیم صحبت کنیم را مشخص کنیم

 یک دلیل گاهی اوقات اطلاق لفظی دارد کسی سوال می­کند از حکم یک مسئله ای که به نحو مطلق این ممکن است اطلاق لفظی داشته باشد اطلاق لفظی این است که امام علیه السلام مثلا یک حکم عام را بیان فرموده آن شرائط طلاق این هست یا سائل سوال عام می­کند شرائط طلاق چه هست طلاق مشروع از طلاق صحیح از طلاق ناصحیح چطوری از همدیگر جدا می­شود خب امام علیه السلام شرائطی را بیان می­کند که اینها می­تواند اطلاق داشته باشد که این شرائط در همه جا باید اجرا بشود باید زن در طهر غیر مواقعه باشد زن نمی­دانم شرائطی که در بحث طلاق مطرح شده ولی این یک جور هست که اطلاق لفظ است.

 یک جور اطلاق به اصطلاح مقامی است ترک استفصال. ترک استفصال چی هست مثلاً یک زنی می­آید سوال می­کند که شوهرم من را طلاق داده در غیبت در مسافرت بوده من را طلاق داده . اینکه شوهر او را طلاق داده ممکن است خبر طلاق حالا آیا باید عده نگه دارم یا باید عده نگه ندارم مثلاً خب این یک قضیه شخصیه است یک قضیه شخصیه است این قضیه شخصیه ممکن است حالتهای مختلفی داشته باشد ممکن است این شوهری که این خانم را طلاق داده موقع طلاق دادن ممکن است حائض بوده ممکن است حائض نبوده ما ممکن است بگوییم دلیلی که می­گوید طلاق الغائب نافذ هم صورت یک موقع از اول گفته بوده طلاق الغائب نافذ. طلاق الغائب اطلاق دارد چه در حالتی که زن حائض باشد چه حائض نباشد آن اطلاق لفظی است یک موقعی نه زن می­گوید شوهرم من را طلاق داده در حال هو غائب «و هو غائب» این زن در هنگام طلاق شوهر یا حائض بوده است یا حائض نبوده است خب چیز نیست مطلق نیست یعنی عمومیت ندارد همه حالات را یعنی احتمال دارد در آن حالت حائض بوده احتمال دارد حائض نبوده چون در سوال سائل سوالی که مطرح کرد در یک قضیه شخصیه جزییه ذکر نکرده که من موقعی که شوهرم من را طلاق داده من حائض بودم یا حائض نبودم می­گوییم اطلاق دلیل اقتضا می­کند که زن چه حائض باشد واقعاً چه حائض نباشد طلاق او صحیح باشد در مورد جایی که شوهر غائب باشد حائض بودن زن مثلاً منافات ندارد خب این هم یک جور که به آن اصطلاحاً می­گویند ترک استفصال. به این عبارت که امام علیه السلام که این سائل آمده سوال کرده از او نپرسیده که آن مورد شما آیا موقعی که شوهرت شما را طلاق داده حائض بودی یا حائض نبوده استفصال نکرده. از آن طرف خود امام هم تفصیل نداده نگفته اگر حائض بودی طلاق باطل و اگر حائض نبودی واقعاً طلاق صحیح نه سوال کرده از ویژگیهای آن قضیه شخصیه مورد سوال نه در پاسخ تفصیل قائل شده خب اینها مطرح است که می­گویند که نشانه عمومیت هست بعد از ترک استفصال.

 یک جور دیگر است بحث ترک استیضاح است بحث ترک استیضاح است مثلاً سائل می­آید سوال می­کند الخمس اُخرِجه بعد المؤونه ام قبل المؤونه کلمه مؤونه می­تواند مراد مؤونه تحصیل خمس باشد می­تواند مؤونه خود شخص باشد کسی که خمسی به دست می­آورد برای به دست آوردن خمس مؤونه ای صرف کرده آیا این سوال الخمس اخرجه بعد المؤونه ام قبلها ناظر به این است که مقدار مؤونه ای که برای تحصیل خمس صرف شده است را استثنا کنید بعد از استثنا کردن او خمس بدهید نظر به این است یا اینکه می­گوید که شما خمس را نگاه کن آخر سال چه مقدارش صرف مؤونه شده آن هیچی آن مقداری که صرف مؤونه نشده آن را خمسش را بده کدام یک از اینها کلمه مؤونه می­تواند مراد مؤونه تحصیل باشد می­تواند مؤونه شخص مالک باشد خب این سوال اجمال دارد مجمل است یعنی کلمه المؤونه مجمل است این که مجمل هست ممکن است شخصی بگوید که امام علیه السلام سوال نکردند که مراد تو از مؤونه مؤونه تحصیل است یا مؤونه خودت است پس از عدم سوال امام علیه السلام و عدم تفصیل، خود امام هم تفصیل قائل نشدند از این اقتضا می­کند ما بگوییم حکم در هر دو صورت سریان دارد که ما این را می­خواهیم بگوییم یک نوع رفع اجمال هست در واقع ما یک قاعده ای را بیان کنیم بگوییم اگر سوال مجمل باشد همین که امام علیه السلام در پاسخ استیضاح نکرده اند و تفصیل هم قائل نشدند یعنی صور احتمالات مختلف سوال را حکمش را بیان نکردند معنایش این است که حکم بر جمیع احتمالاتی که سوال هست ساری و جاری هست بنابراین ولو سوال سائل اجمال داشته ولی پاسخ امام علیه السلام دیگر اجمال ندارد این به یک معنا ممکن است بگوییم که بحث سر این هست که آیا اجمال سوال به جواب سرایت می­کند یا نمی­کند مرحوم شهید صدر بحث را به این عنوان هل یسری اجمال السوال الی الجواب در بحثهای فقهی خود به این عنوان این بحث بحوث فی شرح العروه خود این بحث تحت این عنوان مطرح کردند هل یسری اجمال السوال الی الجواب حالا ما می­خواهیم در ضمن این بحثهای که این روزها هست اشاره کنیم به این عنوان که آیا وقتی سوال مجمل هست قهراً به طور طبیعی نباید پاسخ قابل اخذ باشد بر جمیع محتملات آیا ما می­توانیم قاعده ای را به اصطلاح بگوییم که چون امام علیه السلام تفصیل قائل نبوده این پیداست حکم بر جمیع صور مسئله سریان دارد نه اینکه پاسخ امام جمیع صور مسئله را می­گوید پاسخ امام یک صورت مسئله را می­خواهد بگوید ولی حکم چون بر جمیع صور سریان دارد امام علیه السلام به همین جهت تفصیل قائل نشدند.

 بنابراین یکی از محورهای دیگر مثلاً بحثهایی که می­خواهیم عنوان کنیم بحث ترک استیضاح هست بحث ترک استیضاح آیا قرینه ای بر عمومیت هست یا عمومیت نیست خب اینها بحثهایی بوده که قبلاً طرح کردیم حالا هم می­خواهیم یک بار دیگر چکیده این بحثها را عنوان کنیم ولی یک سری بحثهای تازه ای را می­خواهیم عنوان کنیم که به حول و قوه الهی و فکر می­کنم اینها لازم هست در بحث مجمل مبین وارد بشود یکی از بحثهای در بحث مجمل و مبین این هست ببینید آیات قرآن به تصریح خود قرآن محکمات دارد و متشابهات. معانی مختلفی برای محکمات و متشابهات گفتند ولی معنایی که شاید بیشتر بشود روی آن تکیه کرد این است که محکمات دلیلی هست که مفادش روشن است ولی متشابهات دلیلی است که مفادش به تنهایی و به خودی خود روشن نیست یعنی متشابهات بازگشت می­کند به همین مجملی که الان ما مورد بحث می­خواهیم قرار بدهیم.

 بحث سر این هست که دلیلی که مجمل هست آیه قرآنی که مجمل هست متشابه هست چگونه رفع تشابه کنیم چگونه رفع تشابه کنیم خب اینکه ما می­گوییم اینجا تعبیر متشابه تعبیر می­کنیم یعنی آیه ای که خودش به خودی خود مفادش روشن نیست یک سبک در کلمات بعضی از بزرگان هست که ما می­توانیم به وسیله آیات دیگر آیات متشابه را از آن رفع تشابه کنیم که در واقع سبک تفسیر قرآن به قرآن به یک معنا این طور مطالب در آن وجود دارد این بحث سبک قرآن به قرآن که در کلام مرحوم علامه طباطبایی وارد شده نیاز به خیلی بحثهای نظری دارد که ببینیم آیا اصلاً این سبک سبک درستی هست درست نیست و مراد چیست اصلاً نیاز به مثالهای مختلف این بحث باید استقصاء بشود چون گاهی اوقات نگاه بدوی این است که اگر یک کلمه ای در آیه ای یک کلمه ای که مجمل هست دو تا معنا دارد در یک آیه به یک معنایی به کار رفته باشد به قرینه ای که در آن آیه وجود دارد این شاهد باشد برای اینکه در آیه دیگر هم دقیقاً به همان معنا هست این معنای بدوی که از تفسیر قرآن به قرآن استفاده می­شود که خب این معنای بدوی از جهت اصولی اشکال واضح دارد اینکه شما یک واژه ای که مشترک لفظی است در یک آیه قرینه ای وجود داشته برای اینکه این مشترک لفظی به یک معنایی باشد قرینه ای که در آن آیه هست چه قرینیت دارد نسبت به آیه دیگری که رفع اجمال کند یعنی آن اشتراک لفظی را برطرف کند بگوییم آن معنای خاص را اراده کرده باشد مجرد اینکه هر دو در قرآن وارد شده اند این چه قرینیت را ایجاد می­کند این است که به آن معنای بدوی معنای ناتمام است نیازمند یک مقداری بحث جدی هست که مرحوم علامه طباطبایی این بحثی را که دارند تفسیر قرآن به قرآن مرادشان چیست یعنی این معنا باشد که قابل پذیرش نیست و شاید این تعبیری که در بعضی از روایات دارد که ما ضرب رجلً القرآن بعضه ببعض إلا کفر نهی کرده از اینکه ما به وسیله آیات دیگر یک آیه را معنا کنیم ناظر به همین جهت هست که مرحوم ابن ولید در ذیل آن می­گوید که شما از معنای یک آیه از شما سوال می­کنند. یک آیه دیگر می­آورید و با آن می­خواهید این آیه را معنا کنید این کانّ منهی است و این روایت ناظر به آن هست آن ناظر به این هست که حالا آیه دیگری قرینیت دارد برای اینکه مراد از واژه هایی که در آن آیه است فلان معنا هست این چطور قرینه می­شود که این آیه هم آن قرائن را همراه ندارد آن مراد این است اینکه بحث تفسیر قرآن به قرآن نیازمند به یک تبیین است باید دنبال کرد و ببینیم مراد چه هست و دقیقاً چگونه می­شود از آیات دیگر برای تفسیر یک آیه استفاده کرد

 من این البته یک بحث مهمی هم هست که اتفاقاً در بحث اصول هم لازم است مطرح بشود چون یک مبنایی است بحث رفع اجمال به وسیله آیات دیگر این طوری در بحث رفع اجمالی که مطرح کردیم این باید دنبال بشود من در این جلسات نمی­خواهم وارد این بحث بشوم ولی بحثی هست که باید دنبال بشود و روش تفسیر قرآن به قرآن مورد ارزیابی قرار بگیرد ببینیم چگونه می­توانیم البته تفسیر قرآن به قرآن اختصاص به آیات الاحکام ندارد در همه قرآن ساری و جاری هست ولی آن مقداری که مربوط به آیات الاحکام هست که اصول فقه ناظر به ادله فقهی هست ادله ناظر به احکام هست نسبت به او باید این بحث دنبال بشود که در آیات الاحکام آیا می­توانیم از آیات دیگری در رفع تعارض آیات استفاده کرد و چگونه و این بحثها را باید دنبال کرد که من این جلسات وارد آن مبحث نمی­خواهم بشوم ولی می­خواهم عرض کنم یکی از مباحثی که در بحث مجمل و مبین باید به آن پرداخته بشود روش حل اجمال آیات الاحکام با عنایت به آیات مشابه است. این بحثی هست که باید دنبال بشود و روی آن فکر بشود و مواردی که مرحوم علامه طباطبایی در آیات الاحکام اگر به روش قرآن به قرآن مشی کردند ببینیم ایشان چطوری مشی کردند آیا این روش درست است درست نیست این بحثها را باید از جهت نظری دنبال کرد و موارد تطبیقی آن را هم دنبال کرد ببینیم چقدر می­شود موافقت کرد چقدر نمی­شود موافقت کرد.

 ما بیشتر در آیات الاحکام هم ناظر به روایات هستیم یعنی می­خواهیم ببینیم از روایات چگونه می­توانیم برای حل آیات الاحکام استفاده کنیم خب یک پیش فرضی این مبحث دارد آن پیش فرض این است که قرآن خودش به تنهایی کافی نیست برای فهمش ما برای فهم قرآن نیاز به مراجعه روایات هم داریم ما این پیش فرض برای ما مسلم هست و فکر می­کنم که شاید تقریباً اصولیهای ما و فقهای ما این امر برای آنها مسلم هست ولی با یک توضیح.

 مرحوم شیخ انصاری در بحث حجیت ظواهر کتاب که از ائمه تفسیری برای آنها وارد نشده این بحث را عنوان کرده این که اخباریهای می­گویند اگر در مورد یک آیه ای تفسیری از قرآن وارد نشده ما دیگر نمی­توانیم به آن آیه تمسک کنیم مرادشان چیست آیا مرادشان این است که ما برای فهم هر آیه ای باید حتماً به روایات مراجعه کنیم مخصصات مقیدات روایاتی که حاکم و مفسر امثال این را ببینیم و حق نداریم بدون مراجعه و فحص در روایاتی که یک نحو جنبه تفسیری و تبیینی نسبت به آیات داریم آیات قرآن را تفسیر کنیم مسلم است این مسلم است مرحوم شیخ در همان بحث دارند ولی حالا شما مراجعه کردید دیدید که هیچ روایاتی در مسئله نیست نفیاً و اثباتاً هیچ روایتی نیست آیا باز هم نمی­توانیم به آیه قرآن تمسک کنیم اینجا دیگر ایشان می­فرمایند نه می­توانیم به آیه قرآن تمسک کنیم

 من این بحثی که دارم نسبت به آن مرحله اولش است و بحثم این است که ما برای فهم آیات قرآن حتماً باید به روایات مراجعه کنیم نحوه مراجعه به روایات یک نکاتی و تذکراتی دارد که آن نکات تذکرات باعث می­شود اگر به آنها توجه نشود گاهی اوقات مسیر بحث مسیر درستی پیموده نشود خب یکی از بحثهایی که ما در این جلسات می­خواهیم دنبال کنیم اولین بحث هم همین بحث را دنبال خواهیم کرد همین بحث است که نحوه مراجعه به روایات فقهی برای حل آیات الاحکام.

 من یک جلسه ای نشست علمی در مدرسه فقهی امام محمد باقر علیه السلام چند سال قبل نمی­دانم چقدر قبل بود در مورد همین فوائد روایات در تبیین آیات الاحکام با تکیه بر آیات عمومات تجارت اوفوا بالعقود و امثال اینها آنجا بحثهای مفصل. یک جلسه در واقع بحثهای عمومی را بحث کردم چقدر روایات در فهم آیات تاثیر دارد و اینها یک بحث آنها بود یک بحث هم تطبیق آن بر اوفوا بالعقود و بعضی آیات دیگری که آیات تجارت و اینها تطبیقات آن را دنبال کرده بودیم ما حالا یک سری بحثهای دیگری را اینجا می­خواهیم دنبال کنیم که با مثالهای دیگری که این بحث را یک مقداری بیشتر روشن کنیم حالا از همین جا شروع می­کنیم بحث را ببینید ما در این که برای فهم عرض کردم برای فهم آیات باید به روایات مراجعه کرد به طور کلی یک چیز مسلمی است حالا چه آیات الاحکام باشد چه غیر آیات الاحکام باشد ولی یک سری نکاتی هست که این نکات گاهی اوقات غفلت می­شود از این نکات در نتیجه یک روش نادرستی پیموده می­شود در این زمینه یکی از نکات این است که ما به روایات که مراجعه می­کنیم از جهت سندی معتبر باشد. روایات بحث سندی آن را دنبال کنیم

 من حالا به مناسبت این را عرض بکنم خدا رحمت کند یکی از آقایان تهران بود مرحوم شده. من یک جایی ایشان سخنرانی می­کرد سخنران نبود منبری نبود ولی به تناسب فوت یکی از آقایان تهران برادر یکی از آقایان تهران مرحوم شده بود که خود آن برادر هم از شخصیتهای علمی بود این آقا سخنرانی می­کرد منبر هم نرفت ایستاده صحبت کرد و عرض کنم صحبت قابل توجهی داشت آنجا خیلی انتقاد می­کرد از فقها که چرا به روایات توجه ندارند و امثال اینها بعد به تناسب یک آیه ای را عنوان کرد که چرا به روایتهایی که در ذیل آن هست توجه نمی­کنند و آن آیه این آیه بود خداوند به ابلیس خطاب می­کند قالَ يا إِبْليسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ (سوره ص آیه75) که در روایات در ذیلش این است که مراد از این عالین خمسه مطهره هست پنج تن آل عبا مراد از عالین هست می­گوید که آیا تو استکبار ورزیدی یا خودت را از پنج تن می­دانی که این پنج تن از ملائکه بالاتر هستند مقامشان بالاتر است کانّ روایاتی در این زمینه هست و صحبت می­کرد خیلی هم خدا رحمت کند این آقا حمله کرد به فقها که توجه نمی­کنند به این روایات و اینها خب من مراجعه کردم ببینیم این روایاتی که ایشان می­گویند چگونه است و اینها دیدم یک روایاتی است که از جهت سند هیچ قابل تصحیح نیست سر تا سر سندش مجاهیل هستند خب روایتی که این شکلی هست نباید مورد استناد قرار بگیرد و به وسیله آن این آیه قرآن تفسیر بشود بخصوص با توجه به اینکه عبارت أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ یک کلمه استکبر در آن وجود دارد یک کلمه عالین دارد این کلمه استکبر و عالین. «علیٰ» در بعضی آیات قرآن که دیگر کلمه «علیٰ» در قرآن همیشه به معنای بلند مرتبگان نیامده «علیٰ» در قرآن به معنای کسی که سر گردن کشی می­کند عالین یعنی گردن کشان کسانی که خودبزرگ بینان گردن کشان در «علیٰ» هم به معنای گردن کشی کردن در آیات دیگر قرآن وارد شده و در یک آیه دیگری کلمه استکبر آمده که إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (سوره مومنون آیه46)

اینجا دقیقاً هم استکبر و هم عالین در آن به کار رفته هم دو واژه که به معنی گردن کشان هست کلمه «علیٰ» که فعل این هم هست همه جا برای گردن کشی هست ما ایده ما این نیست که چون در این آیات به این معنا هست در این آیه هم حتماً باید به این معنا باشد اگر یک روایت معتبری وارد می­شد می­گفت که أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ مراد از عالین بلند مرتبگان هست ما این را می­پذیرفتیم این آن روشی که عرض کردم قرآن به قرآن به آن معنا که اگر کلمه «علیٰ» در یک آیه به یک معنایی به کار رفت کلمه عالون در آیه دیگری به یک معنا به کار رفت ما در این آیه هم حتماً به آن معنا بگیریم ما آن روش را قبول نداریم این مطلب درست است ولی بحث سر این است که خب روایت از نظر سندی معتبر نیست من این روایت در فضائل الشیعه صفحه هشت وارد شده این فضائل الشیعه که آن موقع چاپ شده بوده از جهت سندی خیلی سندهایش افتاده نمی­دانم بعداً چاپ خوب شده یا نشده شاید بعداً شده من ندیدم در تفسیر برهان جلد چهار صفحه 683 آن از فضائل الشیعه که نقل می­کند با سند کامل نقل می­کند تو تاویل الآیات صفحه498 هم از صدوق آن را با سند کامل نقل می­کند سندی که در برهان است و در تأویل الآیات هست با این شروع می­شود عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب عن ابی الحسن محمد بن احمد القواریری حالا سندش را تا آخر مراجعه بکنید سندی که افرادش تمام مجاهیل دو نفر آخرش هستند که آنها قابل توجه هستند سلیمان بن اعمش هست و ابو سعید خدری هست که خب آنها هر دو آدمهای بزرگواری هستند و اینها ولی تا قبل از سلیمان بن اعمش و ابو سعید خدری که آخر سند قرار گرفته کل سلسله سند کل سلسله سند نادرست است من شنیدم و یک موقعی این را برای یکی از اخوان تعریف کردم که تهران رفتیم و اینها اخوی گفت که ما مشهد آقای سیدان هم یک موقعی همین مطلب را می­گفت که این عالی مراد پنج تن آل عبا هستند و امثال اینها و من شنیدم ایشان می­گفته ما از مجموع مثلا چیزهای مطلب را استفاده کردیم و من فقط به این روایت تکیه نمی­کنم نمی­دانم حالا اینها از چه جهت این روایت اصلاً قابل استناد نیست می­گوید اینکه تو به اصطلاح به آدم سجده نکردی یا استکبار ورزیدی یا می­دانی مقامت مقامی است که خدا نمی­تواند تو را چیز کرده باشد کانّ یک گروهی قبل از این یک نکته ای بگویم بعضیها در کتب تفسیری عالون را می­گوید قوم افضل من الملائکه اعلی من الملائکه در کتاب تفسیری در مورد عالون بعضی از مفسرین قدیمی آوردند این را این طوری آوردند این روایت در آن فضاست کان یک گروهی هستند از ملائکه بالاتر که آنها دیگر یک مقامی دارند آنها دیگر نباید به آدم سجده کنند و اینها می­گویند تو که از سجده ابا کرده حالا من اصطلاح علمی به کار ببرم مخصص لبی قائل بودی می­گفتی که من جز عالون هستم عالون یک مخصص لبی هست که آن آیه اسجدوا آن مخصص لبی آن عالون از تحت اسجدوا خارج بودند چون آنها عالون هستند دیگر چون خدا عالون نمی­شود به آنها امر کرده باشد که به اینها سجده کنند روایت هم همین را می­گوید می­گوید به ما امر سجود نشده به دلیل اینکه ما جز عالون هستیم همین روایت هم اگر ببینیم می­گوید این عالونی که گروه برتری هستند که مامور به سجود نیستند عالون را گروه بلند مرتبگانی که نمی­شود خدا آنها را امر به سجود کرده باشد می­گوید آیا خودت قبول داری که خدا تو را امر به سجود کرده نمی­خواهی حرف خدا را گوش کنی یا می­گوید اصلاً خدا من را امر نکرده یا می­گوید خدا من را امر نکرده به امثال سجود و اینها

ما یکی بحث استکبار داریم یکی عالون یعنی استکبار و علو عرض کنم خدمت شما کسی که مستکبر هست یعنی خودش را بزرگ می­اندیشد و امثال اینها یک موقع یک شخصی خودش را بزرگ می­داند یک موقعی شخصی خودش را بزرگ نمی­داند با وجودی که خودش را بزرگ نمی­داند گردن کشی می­کند استکبر می­گوید آیا واقعاً خودت را بزرگتر می­دانی با این حال سجده نکردی ولی نه خودت را بزرگ نمی­دانی ولی با وجودی که خودت را کوچک می­دانی گردن کشی می­کنی دو گروه هستند یک گروه هستند کسانی که حرف گوش نمی­کنند یک موقعی هست که می­آید می­گوید من بالاتر هستم یک موقعی نه خودت را بالاتر نمی­دانی با اینکه کوچکتر می­دانی حرف گوش نمی­خواهی بکنی دو گروه هستند گروهی که به جهت خود بزرگ بینی از اطاعت امر خودداری می­کند یک گروه هستند یک گروه دیگری که نه. نه به جهت خود بزرگ بینی از اطاعت امر خودداری کند طغیان می­کند گردن کش است عالی یعنی یک کسی که گردن کش است کسی که نمی­خواهد حرف گوش کند حرف گوش نکن است نه به خاطر خود بزرگ بینی اینها دو گروه هستند

عرض من این است که ما وقتی بعضیها اصلاً چون این روایت مثلاً با آن چیزی که در آیات دیگر قرآنی در مورد علیٰ و استکبار و اینهایی که کنار هم قرار گرفتند و اینها ناسازگاری دارد از اول روایت را محکوم به شکست محکوم به طرد می­دانند ما این طور نیستم عقیده ما این نیست که روایت از اول باید کنار گذاشته بشود چون با مجموعه آیات تصور ما منافات دارد و ناسازگاری دارد نه روایات جنبه تفسیری آیات دارد ولو خلاف ظاهر هم حتی باشد با روایات معتبر خلاف ظاهر آیات هم باشد حالا این را بعدا من توضیح خواهم داد این نکته ای هست که می­خواهم در این بحث توضیح بدهم همین است عرض کنم خدمت شما باید به آن اخذ کرد یعنی شرطش این است که از نظر سندی معتبر باشد یا از نظر سندی یا تکرر داشته باشد به جهت این روایت یک دانه این روایت وارد شده روایت دیگری به این مضمون نداریم بنابراین به نظر می­رسد به دلیل اینکه نه خود این روایت صحیح است نه به جهت تکرر روایت اطمینان به صدور روایت

شاگرد: شاید بشود از قرائن دیگر استفاده کرد نکته ای که از آقای سیدان نقل کردید در بعضی روایات داریم علت سجده بر آدم این آمده که بعد از این بود که نور پیامبر اکرم ص را دید

استاد: آنها هم روایات معتبری نیست بحث سر این روایات معتبر شما بگویید آنها روایتهای معتبر نیست خیلی از چیزها یعنی می­بینید ما نگاهمان اعتبار روایات را مسلم می­گیریم بعضیها متاسفانه یک جایی حالت تناسب آمد یک آقایی بود از منبریها ما پای منبر بودیم ایشان شروع می­کرد حمله کردن به فقها که به فقه اکبر توجه نمی­کنند روایاتی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام است نادیده می­انگارند و یک روایتی خواند من خب نشنیده بودم رفتم گشتم خیلی گشتم که این روایت را پیدا کنم در هیچ یک از کتابهای شناخته شده معهود حدیثی نبود آخرش در رسائل آل طوق بحرانی در یکی از چیزها این روایت را دیدم و هیچ منبعی هم ذکر نکرده بود یک مرسله ای که در هیچ کتابهای معتبر نیست این را ملاک قرار می­دهد و حمله می­کند نکته جالب قضیه این است یک اشخاصی که به این توجه نکردند و مدار مطالعه آنها مدار کارشان روی روایات معتبر قرار دادند حمله می­کند که شما چرا این فقه اکبر است و شما به فقه اصغر چسبیید من خیلی تعجب کردم و باید من این را به تناسب عرض بکنم من یکی از انگیزه های اخیراً خب یک مقداری از ما می­خواهند منبری برویم و صحبتی بکنیم قبلاً خب قبول نمی­کردم ولی اخیرا یک سالی هست که قبول می­کنم یکی از انگیزه های من تاکید روی روایات کتب معتبره است چون احساس من این است که اشخاصی که صحبت می­کنند خیلی وقتها توجه به سند روایات توجه به اینکه معتبر هست نیست امثال اینها ندارد اینکه یک مقدار را قبول کردیم شاید مثلاً یک سبک جدیدی باشد که با روایتهای معتبر روایت معتبر یعنی یکی از این دو دسته یا روایتی که از جهت قواعد اصولی اعتبار سندی دارد یا به جهت تکرر، اطمینان به صدورش وجود دارد و روایت گاهی دیگر را در سایه این روایتها فقط به عنوان موید ذکر کنیم من خیلی وقتها روایتی را که نقل می­کنم شبیه آن روایت خیلی روایتهای خوب هم وجود دارد امثال اینها تا یک روایت معتبری نباشد یک روایت ضعیف نمی­خوانم روایت ضعیف نمی­خوانم به جهت همین باید یک مقداری سعی کنیم که به اعتبار احادیثی که می­خوانیم توجه کنیم نمی­خواهم بگویم اگر روایت معتبر نبود رد کنیم بحث را قاطی نکنید یک بحث بحث رد کردن روایت است یک بحث بحث استناد به روایت هست و این فکر می­کنم بخصوص در جایی که شخص می­خواهد دیگران را تخطئه کند در جایی که بخصوص می­خواهد تخطئه کند یک آموزه دینی را به عنوان آموزه دینی به ما معرفی کند یک فتوایی را می­خواهد مستند کند این طور چیزها نیازمند این است که حتماً جنبه های معتبر را باشد

 حالا من این جا بحث من همین است که ما در تفسیر آیات با روایات باید اولین شرطش این است که به صحت سند توجه داشته باشیم حالا بحث دیگر تمام. نکات لازم در مورد این بحث تفسیری فردا راجع به آن صحبت می­کنیم من فردا آیاتی که مناسب حالا ماه رمضان هست آیاتی که در مورد فمن شهد منکم الشهر فلیصمه را بعضی از روایاتی که در ذیل آن هم هست نکاتی را در آن مورد عرض کنم ان شاءالله فردا این بحث را به انجام می­رسانیم عرض کردم یکی از محورهای ما اینها حالا بحثهای جدید است این بحثها را یک مقداری دنبال می­کنیم ولی عمدتاً می­خواهم چکیده بحثهایی که قبلاً در اصول در مورد بحث مجمل و مبین مطرح کردیم مطرح کنیم بخصوص همان بحث که آقای شهیدی دارد آن بحث را عنایت دارم که بحث آقای شهیدی را ببینم و استفاده کنم که آیا حرفهایی که ما زدیم تفاوت دارد با فرمایشات آقای شهیدی یا تفاوت ندارد آن بحث را که آقای شهیدی در مجمل و مبین خود دارد آن هم بعد از اینکه یک سری مراحل را دنبال کردیم دنبال می­کنیم و صلی الله علی محمد و آل محمد

شاگرد: بحث تفسیر قرآن هم مقدمه ای به فرمایشات شماست

استاد: نه آن بحث سر جای خودش باید بحث بشود نیاز به کار دارد آن بحث قرآن به قرآن نیاز به کار دارد و من کار نکردم.

شاگرد:اینکه قرآن علم روایات پیش آن هست

نه همان جلسه نشست علمی که داشتم این من آن پیش فرض این بحث بود آن جلسه یک ساعت و نیم در این مورد صحبت کردم آن بحثها را پیش فرضش را آنجا هم اشاره اجمالی کردم به روش قرآن به قرآن ولی تحلیل روش قرآن به قرآن نیازمند به بحث جدی است دو مرحله بحث هست من یک مرحله را آنجا مفصل بحث کردم که از بعضی از کلمات مرحوم علامه طباطبایی استفاده می­شود بحث قرآن بسندگی استفاده می­شود عرض می­کنم یک جایی تصریح کردند یکجا بر خلاف آن است یکجا ایشان تصریح کردند که من نقد آن کلام را آنجا داشتم بعداً یکی از آقایان گفتند که علامه طباطبایی جای دیگر به گونه دیگر مشی کردند ولی اینجا این طور گفتند عبارتهای دیگر علامه طباطبایی را آورده بودند و دیدم آن بحث را .

شاگرد:تصریح می­کند که قرآن بسندگی خلافش محال است

استاد: بر خلاف این هم دارند آن آقا می­گویم یک بحث بحث قرآن بسندگی است که آن ضعیف است و استدلالی هم پای آن نیست که نمی­خواهم وارد بشوم اجمالش را من آنجا اشاره کردم که بعضی مراحلش خیلی واضح است بطلان آن اصلاً تعجب است چرا این طوری مشی کردند خودشان هم قائل نیستند اسمش را آوردند ولی محتوا را قائل نبودند حالا می­گویم حالا فردا من یک اجمالی در مورد آن صحبت می­کنم

شاگرد: این افضلیت اهل بیت را نمی­شود برای بحث منع سجده قرینه آورد

استاد: حالا آن افضیلت چه ربطی به این دارد که این کلام خدا چیست مراد

شاگرد: نه نسبت به آن آیه أ ستکبرت أم کنت من العالین

شاگرد: اینکه اهل بیت آن زمان وجود داشتند و شما قبول دارید برتر از ملائکه هستند و گفتیم یک عالینی هستند که سجده نکردند

استاد: نه نداریم عالینی که سجده نکرده باشند نداریم می­گوید که آیا شما تویی که سجده نمی­کنی خودت را بزرگ می­دانی یا اینکه خودت را بزرگ نمی­دانی گردن کشی می­کنی

شاگرد:یعنی ولو اینکه هیچ مصداقی نداشته باشد

استاد: بله

شاگرد: خود شما فرمودید نمی­شود از این آیه استفاده کرد برای حمل یک آیه معنایش را بر مطلب دیگری ما این روایت را به ضمیمه نکته عقلی قرینه بگیریم

استاد: قرینیت ندارد

شاگرد: خب افضیلت مسلم است

استاد: افضلیت چه ربطی به این آیه دارد.